**شبه انتقاد**

**بختیاری، پژمان**

بنظر بنده باتمام انتقادات نامنصفانه‏ای که بر فرهنگ برهان قاطع شده و میشود آن لغتنامه‏ یکی از جامعترین ذخیرها برای فقه اللغه ایرانی بشمار میرود که در سالهای اخیر با سعی مشکور آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه با حواشی ارزنده و توضیحات عالمانه چاپ شده در دسترس‏ دانش دوستان قرار گرفته و بدیهی است که کاری بدین اهمیت و دشواری نمیتواند از هر جهة بی‏عیب‏ و خالی از لغزش باشد اما نقایص آنقدر کوچکست که در خور اعتنا نیست معهذا تذکر آنها نیز خالی از فایده نخواهد بود.

آقای دکتر در مقدمهء مفید و ممتعی که بر فرهنگ نوشته‏اند بر پاره‏ای از زلات مؤلف خرده‏ گرفته از جمله در صفحهء 93 شمارهء 4 دربارهء نام یکی از دلاوران ایرانی که صاحب فرهنگ‏ آنرا بصورت«ریونیز،بر وزن پیش‏خیز»ضبط کرده است مرقوم فرموده‏اند که مؤلف در اینجا دو کلمهء«ریو»و«نیز»را در شع فردوسی یک کلمه خوانده دچار اشتباه شده است و تحقیقا نام این‏ پهلوان«ریو»بوده چنانکه خود فردوسی در وصف جنگ پشن او را نام برده است:

نگهبان ایشان همی بود ریو که بودی دلیر و هشیوار و نیو بگاه نبرد او بدی پیش کوس‏ نگهبان گردان و دامان طوس

و نیز آقای دکتر د رحاشیه همان صفحه افزوده‏اند که«جهانگیری این نام را بجا و ذیل- ریو-آورده است»

اما بنظر قاصر بنده فرهنگ جهانگیری راه صواب نرفته و گویا آقای دکتر هم برای تحقیق‏ دربارهء نام مذکور شاهنامه را بدقت مطالعه نفرموده‏اند زیرا که او تحقیقا«ریونیز»نام داشته و آن‏ اسم بیش از بیست بار در شاهنامه تکرار شده است چه در داستان«فرود»و چه در جنگ«پشن» فردوسی در دو جا نام او را بصورت ریو ضبط کرده که یمی از آنها در بالا گذشت و دیگر اینست:

چو ریوی نبود اندر آن رزمگاه‏ به پیش فریبرز کاووس شاه

و بنده یقین دارد که ضرورت شعری موجب تخفیف نام او گردیده چنانکه در اشعار زیر ملاحظه مفرنائید که همه جا«ریونیز»آمده و در برخی از اشعار هم با کلمهء«نیز»قافیه شده و میدانیم که فردوسی مرتکب اشتباه در قافیه نمیشده باصطلاح قافیه را نمی‏باخته است.

اینک شواهد:

چو در پیش او کشته شد ریونیز ز رسب آن سوار سرافراز نیز بخونست غرقه تن ریونیز ازین بیش‏خواری چه بینم نیز بلشکر نگه کن که چون ریونیز که بینی بمردی و دیدار نیز ز رسب سرافراز با ریونیز نهادند در پهلوی شاه نیز فزاید بدین ننگها ننگ نیز از این افسر و کشتن ریونیز زرسب جهاندار و هم ریونیز سپهبد که گیتی ندارد بچیز همان نیز داماد او ریونیز نبود از بد بخت مانیده چیز چنین داد پاسخ مر او را تخوار که این ریو نیزست گرد و سوار چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز همی زان نبردش پر آمد قفیز

برای اثبات مدعا باینمقدار بسنده میکند و گویا محلی برای تردید در صحت قول صاحب‏ برهان قاطع و رد قول صاحب جهانگیری باقی نمانده باشد.

\*\*\* و اما دیگر در حواشی آنفرهنگ محل تأمل دانسته‏اند این است:

صاحب فرهنگ در ترجمهء لغت«پارسا»مینویسد:«پرهیزگار و دور از معاصی و ذمایم را گویند و بمعنی پارسی هم آمده است و جمع آن پارسایان است»

آقای دکتر در حاشیهء صفحهء 350 شمارهء 2 مرقوم فرموده‏اند«پارسیان جمع پارسی است‏ نه جمع پارسا.حافظ پارسایانرا بمعنی ایرانیان در مقابل تازیان آورده:

تازیانرا غم احوال گرانباران نیست‏ پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم

حافظ مصحح قزوینی ص 247 و ر.ک فهرست همان کتاب ص 394»

اولا در فرهنگ مذکور کلمهء پارسیان بکار نرفته تا محتاج توضیح باشد.ثانیا اگر هم منظور آقای دکتر کلمهء پارسیان بوده که نیازی باین اشاره نداشته.ثالثا حافظ پارسایانرا بجای ایرانیان‏ در مقابل تازیان بکار نبرده و مرحوم قزوینی هم‏چنین چیزیرا ننوشته‏اند مگر آنکه آقای دکتر کلمهء پارسیانرا با پیروی از اشتباه یونانیان بمعنی ایرانیان گرفته باشند و این احتمال بی‏نهایت ضعیف‏ است و حتما ایشان چنین تصوریرا نداشته‏اند.

اما راجع باستناد ایشان بقول شادروان قزوینی باید عرض کنم که مرحوم علامه اشتباه‏ کرده‏اند و استشهاد بقول او نیز صواب نبوده است چه هر کس اندک آشنایی بریزه‏کاریهای شعر فارسی‏ داشته باشد میداند که حافظ کلمهء«تازیان»را در آن بیت در مقابل گرانباران گذارده و بمعنای‏ دیگر آن لغت یعنی«عربان»مطلقا التفات نفرموده است.

تازیان در لغت بمعنی تاخت کنان و قصد کنان و معانی دیگر از این قبیل ضبط شده است و در شعر غالبا بمعنی یکه سوار،سبکبار،تیزرو و شتابان بکار رفته چنانکه فردوسی فرماید:

رود تازیان سوی تورانزمین‏ کند خارسان مرز ماچین و چین

فرخی سیستانی گوید:

زان سپس کان سال سلطان،جنگرا تازیان شد سوی بلخ از مولتان

و شیخ اجل فرماید:

همی تازیان از پسش میدوید که جو خورده بود از کف مرد و خوید

بنابراین نظر خواجه نیز بهمین کلمه و صفت فاعلی تندروان وشتابندگان بوده و فرموده است‏ تازیان(تیزروان)بفکر گرانباران(واپس ماندگان)نیستند ای پارسایان مرا بدعای خیر یاری کنید یا ای درویشان نفسی همراه من کنید تا از یزد بشیراز روم و از زندان اسکندر بملک سلیمان نقل کنم.

اگر کلمهء تازیانرا بمعنی عربان بگیریم شعر بی‏معنی خواهد شد زیرا که در آن دوران‏ دیگر از ترکتازی عربان انهم در مرکز ایران اثری نمانده بود تا خواجه دست استمداد بسوی‏ پارسیان یا بقول دکتر ایرانیان دراز کند.

متأسفانه اشتباهات علامهء شادروان در تصحیح دیوان خواجه و تفسیر ابیات او یکی دو تا نیست‏ و بنده در حد فهم خود آنها را چاپ اخیر دیوان لسان الغیب باز نموده و از روح پر فتوح مرحوم‏ قزوینی هم پوزش خواسته است.

پژمان بختیاری

کم حسد

زانجا که در قلمرو اخلاق،از حسد چیزی بتر نباشد و چیزی بتر نبود این خوی ناپسند نشد چیره بر دلم‏ جز آنزمان کز اوم گزیر و گذر نبود بر همسر جمیل و بمال و جمال خلق‏ گشتم حسود و خرده برین مختصر نبود بر جسم و روح سالم و بر عقل بی‏خلل‏ بردم حسد اگرچه حسد را ثمر نبود بر چند کس حسد برد این طبع و چاره نیست‏ کم قدرت قناعت ازین بیشتر نبود بر آنکه کامران شد و حقی چنان نداشت‏ بر آنکه با خطر شد و او را خطر نبود بر آنکه یافت گنج و در آنره نبرد رنج‏ یا رنج برد و ارزش رنج آنقدر نبود بر خفته‏یی که با مدد بیدریغ بخت‏ بر آسمان رسید و در او این گهر نبود بر هیچ مایه‏ای که ز تبلیغ زید و عمر افسانه در هنر شد و او را هنر نبود بر آنکه از وصال شکر بوسه دلبران‏ دارد نصیب و بهره مرا زان شکر نبود بر مالکان گلشن و بر صاحبان کاخ‏ بر آنکه هیچ بود اگرش سیم و زر نبود بر طالع بلند حریفان ره‏شناس‏ بردم حسد که طالع من راهبر نبود آن شهرتی که شعر فلان یافت بی‏دلیل‏ در من اثر نهاد و چنان بی‏اثر نبود بر لب رسید جان که ز ره نارسیده‏ای‏ امروز نامور شد و دی نامور نبود جز این قلیل مایه که در خورد ذکر نیست‏ طبع من از فساد حسد با خبر نبود اینهاست مایهء حسد من بروزگار شایستهء حسادت اگر بود ور نبود زین نیز دیده بستمی البته بیدریغ‏ مسکین خدای بخثم اگر کور و کر نبود